

بنیاد دولت در ایران: امری نظری یا عملی؟

علی اردستانی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

(تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۲۰ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۲۸)

چکیده:

شاید مهم‌ترین ویژگی مطالعات مربوط به اندیشه سیاسی در ایران، تاکید بر وجود اندیشه سیاسی مستقل و مدون در باب دولت در ایران باشد. این اندیشه که از آن تحت عناوین مختلف نظیر "اندیشه ایران‌شهری"، "خردمزدایی" و مانند آن یاد می‌شود، مؤید آن است که سازمان دولت در ایران از پشتوانه نظری مستحکم برخوردار است و بر اساس آن عمل می‌کند. در مقاله حاضر تلاش می‌شود در پرتو دو نظریه استبداد شرقی و پاتریمونالیسم به بررسی این موضوع و قوت نظری آن پرداخته شود. در همین راستا، تلاش می‌شود به بررسی این موضوع پرداخته شود که بنیاد دولت در ایران بیش از آنکه مبتنی بر اندیشه‌ای خاص و مدون باشد، ریشه در مقتضیات و ضرورت‌های عملی داشته است.

واژگان کلیدی:

دولت، آرته، اشه، فره ایزدی، زرتشت، اندیشه ایران‌شهری، پاتریمونالیسم، استبداد شرقی

Email: Ardestani2009@yahoo.com

* فاکس: ۰۲۳۱۳۳۵۴۰۸۳

از این نویسنده تاکنون مقاله ذیل در همین مجله منتشر شده است:
"آنارشیمیسم نظری: در جست و جوی مبنایی روش شناختی برای جامعه‌ی آزاد"، دوره ۴۰، شماره ۳، سال ۱۳۸۹؛ "چرخش فلسفه سیاسی به سوی دموکراسی؟" دوره ۴۱، شماره ۲، سال ۱۳۹۰.

" کی ای مزدا! سپیده دم به درآید و بشر به سوی راستی بگراید؟"

(گات‌ها، بند دهم، هات ۳۱)

مقدمه

امروزه چنین به نظر می‌رسد که با توجه به حجم قابل توجه کارهای صورت گرفته در خصوص بنیادها و مبانی دولت در ایران، هرگونه بحث و تدقیق دیگر در این حوزه زاید و یا تکرار مکررات باشد. این نظر اگرچه در دل خود واقعیتی را بیان می‌کند، اما به نظر می‌رسد موضوع مزبور کماکان اهمیت خود را حفظ کرده است. نگاهی گذرا به آنچه امروزه تحت عنوان "اندیشه سیاسی ایران شهری" - یا "اندیشه ایرانی"، "اندیشه سیاسی شاهی" و یا "خرد مزدایی" - عنوان می‌شود، به آسانی این موضوع را تصدیق خواهد کرد. توضیح آنکه امروزه به نظر می‌رسد که عده‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه می‌کوشند با تمرکز بر ایران "عصر اوستا" بازخوانی و قرائتی کاملاً جدید از کل اندیشه سیاسی در ایران باستان جعل کنند. آنان با تکیه بر مبانی فکری و نظری دولت در ایران، وجود یک اندیشه نظری مستقل - که ضرورتاً صبغه‌ای دینی دارد - را فرض می‌کنند و بدین ترتیب، کل مقوله‌ی دولت در ایران را بر همین اساس تحلیل می‌کنند. بر همین اساس، در اینجا کوشش می‌شود با استناد به مستندات تاریخی و جامعه‌شناختی تا سرحد امکان به چگونگی تاسیس حکومت پرداخته شود. در واقع، هدف ما نشان دادن این موضوع است که این اندیشه و اندیشه‌های هم‌خانواده با آن بیش از آنکه معطوف به زمینه فکری و نظری خاص باشند به بسترهای عملی و نیاز مردم به رادع - به تعبیر ابن خلدون - و حاکمی برای نظم و تنسيق امور در میان خودشان و دفاع از آنان در برابر حملات بیرونی بوده‌اند. از همین رو، در اینجا با ارائه‌ی شمایی کلی از نگرش فوق، ضمن نقد آن به بررسی زمینه‌های عملی و اجتماعی دولت در ایران پرداخته می‌شود.

متغیرها و پرسش‌ها

به طور کلی، آنچه در بازخوانی کنونی اهمیت دارد و ما در اینجا سعی در چالش با آن را داریم؛ اعتقاد به وجود اندیشه سیاسی منسجم و مدون است که بدین ترتیب، سازمان دولت بر روی دوش آن سوار است. به اعتقاد یکی از این نویسندگان، "با مطالعه‌ی تفکرات نهادهای سیاست در ایران می‌توان اندیشه‌ای قوام یافته را در این بعد در ایران باستان مشاهده کرد" (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۷). ایشان که به زعم خود می‌کوشد تا "به اصلی‌ترین مبانی و پایه‌های اندیشه‌های ایران شهری" دست یابد، اندیشه سیاسی در ایران باستان را بر پنج پایه و ستون استوار می‌داند:

۱- نبرد کیهانی خیر و شر به مثابه‌ی غلیت هستی انسان مزدایی؛

۲- الگوی نظم آسمانی (اشه) همچون الگوی سامان‌مندی شهر یا کشور؛

۳- آرمان‌شهر و اندیشه‌ی سرزمین قومی به عنوان سرزمین مقدس؛

۴- شاه آرمانی، عامل نیت انسانی؛

۵- مراتب سه گانه‌ی آسمانی و اجتماعی.

در همین چارچوب، ایشان متذکر می‌شوند که اگرچه میان الزامات و اهداف حکومت مادی با سلطنت ساسانی تفاوت‌های فراوانی وجود دارد، اما این تمایزات در روبناست و در بسیاری موارد ذات اندیشه‌ی آنان در باب کشورداری و سیاست با هم مشابه است. به اعتقاد وی، وجه تشابه در اندیشه سیاسی این سرزمین به ایده‌ی قدسی کردن سیاست و شهریار در اندیشه‌ی شرقی بازمی‌گردد. تمامی سویه‌های این اندیشه خصیصه‌ای آرمانی و استعلایی داشته است و در پی متجلی ساختن فرّ و شوکتی آسمانی بر زمین هستند (همان: ۱۱-۱۲). چنین اندیشه‌ای فقط به این نویسنده منحصر نیست و از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به ولفگانگ کناوت، آرتور کریستین سن، فتح الله مجتبابی و فرهنگ رجایی اشاره کرد. تقریباً تمامی این دانشمندان برآنند که کلید درک مسایل اندیشه سیاسی در ایران امر مقدس و آرمانی است: "درک این مساله بسیار مهم است که در ایران باستان هیچ امری از جمله سیاست، خارج از چارچوب دین و آرمان فهم نمی‌شود؛ اگرچه خویش کاری [وظیفه] هر کدام جداگانه و منفرد باشد" (همان: ۱۷).

تقلیل اندیشه سیاسی و سیاست به دین و نصوص دینی در ایران باستان دو پیامد مهم در بردارد:

۱- ابتدای دولت و سیاست بر اندیشه‌ای استوار و قوام یافته که به طورکلی بر حول دو مفهوم نظم آسمانی و دینی و شاهی آرمانی می‌چرخد.

۲- غفلت و بی‌توجهی به بسترهای اجتماعی پیدایش سیاست و حکومت در ایران. بدون تردید، این امر مخاطرات خاص خود را دارد و در صورت بسط پایگاه گفتمانی آن، یعنی الزام و اجبار محقق به چارچوبی دینی، ممکن است حتی ریشه و اساس بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی از جمله علوم سیاسی، خشک و یا از فرط لاغری توان و پویایی آنها را سلب کند. این امر در خصوص خود اندیشه سیاسی نیز به عنوان رشته‌ای عملی صدق می‌کند، و ممکن است در پرتو چنین دیدگاهی به چنان مفهوم و معنایی فروکاسته شود که جز برای ساخت ایدئولوژی‌های مختلف و یا بازتولید نگرش‌های خیمه‌ای معنایی دیگر برای آن متصور نباشد. نمی‌شود با صرف استناد و بیان اینکه ما در حوزه‌ی اندیشه سیاسی کار می‌کنیم، بنیان‌های عملی و جامعه‌شناسی بحث را نادیده گرفت. اندیشه سیاسی به دلیل انبعاث از دل جوامع انسانی امری آسمانی و فراطبیعی نیست؛ بلکه برعکس، کاملاً پا در دل جوامع انسانی

دارد و به نظر می‌رسد هرگونه بحثی در این بعد باید پیش از هر چیز به خاستگاه توجیه قدرت‌های موجود - به جای حرکت در جهت "علائق‌رهایی بخش علم" - امکانی دیگر برای ما متصور نباشد.

از همین رو، شاید حتی بیش از گذشته ما نیازمند به بازگشت به گذشته و بازخوانی بنیادها و مبانی سازمان حکومت در ایران هستیم. آیا آنگونه که ادعا می‌شود، دولت در ایران از همان ابتدا بر مدار نظم‌دینی و قدسی و انگاره‌ی شاهی آرمانی شکل گرفت؟ آیا به واقع در سپیده دم شکل‌گیری نهاد "جهان‌داری" و سیاست در ایران، آن بر اندیشه سیاسی معین و مدون استوار بود و بر موازینی عمل می‌کرد که امروزه در ذیل مفهوم "خردمزدایی" گنجانیده می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها محور و اساس مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد.

مسئله امر نظری

چنان‌که اشاره شد، در این نگرش اساساً بنیان حکومت در ایران بر دو مفهوم استوار است: ۱- نظم‌دینی و قدسی؛ ۲- شاهی آرمانی. اما این مفاهیم به چه معناست و مراد از آنها چیست؟ در خصوص مفهوم نخست باید توجه داشت که اساساً به وجود عقیده‌ای قدیمی در نزد آریایی‌ها بازگردانده می‌شود. این عقیده که همان دوگانگی اخلاقی یا اعتقاد به نیروی خیر و شر است، نقطه عزیمت مفهوم فوق را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، نیروی خیر در پی تحقق بخشیدن به راستی و نیروی شر و پلیدی به دنبال تحقق بخشیدن به دروغ است. جهان خاکی نیز عرصه‌ی رقابت میان این دو نیروی متضاد است. به عبارت دیگر، جهان همواره در میان دو نیروی راستی و دروغ دست به دست می‌شود. اما ممکن است، پرسیده شود؛ انسان در این چارچوب و نگاه چه نقشی بر عهده دارد؟ براساس این دید، انسان اساساً برای کمک و یاری به پیروزی راستی آفریده شده است.* با وجود این، باید توجه داشت که اساس تمام مدعای پیش‌گفته، در همین مفهوم راستی و دروغ نهفته است و به همین دلیل، توجه بیشتر را

* به اعتقاد پروفیسور هنینگ در آیین زرتشت انسان داور میان نیک و بد است و به همین دلیل، بر آن است که در این دین نه دو اصل که سه اصل وجود دارد: "زرتشت جهان را نبردگاه دو نیروی ازلی می‌داند: نیک و بد که هر دو تنها در پدیده‌های ذهنی و روحی، بلکه در اشیای مادی جهان نیز جلوه‌گرند... نبرد میان نیک و بدی از آغاز زمان جریان داشته و تا پایان جهان ادامه خواهد داشت. و از آنجا که هر دو نیروی متخاصم هم توان هستند؛ فرجام کار نامعلوم است. در این میان عامل تعیین‌کننده‌ی اصلی کردار جمعی بشریت است. هر مرد و زنی آزاد است که راه خود را برگزیند و به یکی از دو سو بپیوندد؛ و این یاری و پیوستگی همواره بر نیروی آن سویی که بدان پیوسته است، می‌افزاید و مالا در درازمدت کار و کنش انسان‌ها کفه‌ی ترازو را به سود یکی از دو سو سنگین‌تر می‌کند. پس، زرتشت علاوه بر دو اصل نیروی اساسی، اصل و نیروی سوم را نیز بازشناخته است که هرچند در مقام و مرتبت آن دو نیست، ولی تعادل آن دو به دست اوست" (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: هنینگ، ص. ۸۸).

می‌طلبد. به طور کلی، گفته می‌شود که "راستی" و "دروغ" در نزد آریاییان قدیم (برای آگاهی اجمالی از دین آریایی‌های اولیه بنگرید به: آشتیانی، ۱۳۶۹: ۳۹-۳۴) مفهومی بسیار گسترده داشته است و با آنچه امروزه از این دو مفهوم مستفاد می‌شود، تفاوت بنیادی دارد. در واقع، اساس و سرشت نظم و نسق را تشکیل می‌دهد. به اعتقاد استاد فتح‌الله مجتبیایی، واژه rta/asa/arta (که امروزه برای آن واژه‌های نداریم) در نظر آریاییان ایران و هند به معنای نظام و آیینی بوده که سراسر عالم هستی را به هم پیوسته و بر همه امور، کلی و جزئی و بر همه‌ی اشیاء، خرد و بزرگ حاکم بوده است. نظام کلی جهانی (ordre cosmique) در کیهان بزرگ و در جهان کوچک انسانی (که نموداری از کیهان اعظم تصور می‌شده است)، نظام طبیعی (ordre physique)، نظام اجتماعی (ordre social)، نظام اخلاقی (ordre moral) و نظام آیین‌های دینی (ordre rituel) همگی جلوه‌های آن در عوالم مختلف شمار می‌آمده‌اند. در نظر ایرانیان، "راستی" (arsta) که معنای آن به "عدالت" نزدیک‌تر است تا به "سخن راست"، هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی بوده و ظلم و دروغ (druj / drauga) شکستن و برهم زدن این آیین (است) (مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۳۱-۳۰). پس، در نزد ایرانیان، راستی یا آرته به معنای عدالت - در مفهوم تخصص‌گرایی - است. در این نظم هرکس جایگاه و مقام خاص خود را دارد؛ و هرکس از آن عدول کند در سپاه دروغ و پلیدی قرار می‌گیرد. در واقع، همان طور که همان نویسنده در جایی دیگر می‌گوید:

rat/asa/arta آیینی است بی‌زوال و پایدار که دوام و بقای جهان، نظم و صلاح

شهر یا کشور و شادی و فرخندگی آدمی در هر دو جهان بسته بدان است. اندیشه راست، گفتار راست و کردار راست؛ اندیشه، گفتار و کرداری است که با این آیین هماهنگ باشد. کسی که اندیشه و گفتار و کردار خود، یعنی جمیع اعمال حیاتی و فعالیت‌های روحی و فکری خود را با این نیروی الهی یکی و موافق سازد، با آن پایدار و بی‌زوال خواهد شد و پس از مرگ نیز به "راستی پیوسته" خواهد بود... (همان).

بنابراین، راستی - در معنای عدالت به مفهوم فوق - نیرویی الهی است که سراسر کیهان و عالم هستی بر آن استوار شده و در آن "هر آنچه فرد دارد مبتنی بر نظم الهی و به دلایل مشیت پروردگار است" (رجایی، ۱۳۷۵: ۹۳). بدین ترتیب، هرکس از این چارچوب تخطی کند به عذابی سخت و عظیم دچار می‌شود. به عبارت دیگر، در این اندیشه جهان همانند خیمه‌ای تصور می‌شد که اشه یا همان نظم مقدس ستون و تکیه‌گاه آن را شکل می‌داد.

به همین ترتیب، همان‌طور که در جهان هستی دو نیروی خیر و شر و یا نیروهای اهورایی و اهریمنی با هم در کشاکش هستند؛ در اجتماع انسانی نیز "شاه بد" و "شاه خوب" در برابر هم قرار می‌گیرند. این یکی، بهترین آفریدگان اهورایی و نزدیک‌ترین کس به خدا است و حافظ نظم و آیین و عامل خیر و سعادت و آبادانی است. و آن دیگری برگزیده‌ترین موجودات و

نزدیک‌ترین کس به اهریمن و مایه‌ی آشوب و فساد و شر و گناه است (برای توضیح بیشتر بنگرید به: همان: ۱۳۰-۱۲۰) پس، در واقع، بر اساس این جهان‌بینی همان قانونی که بر کل جهان حاکم است بر اجتماع انسانی به عنوان جزئی از این کیهان نیز حکم‌فرمایی می‌کند. بنابراین، در برابر این پرسش اساسی که چه کسی حق حکومت دارد؟ به طور طبیعی به شما گفته خواهد شد "شاهی به آیین". منظور از آیین درک معنای آرته یا اشه یعنی، نظم خاص حاکم بر عالم وجود است (رجایی، همان: ۸۵). اما موضوع مهم این است که هر دوی این مفاهیم بر اساس مفاهیم دینی فرمول‌بندی می‌شود و به عنوان مبنای آنچه امروزه اندیشه شاهی آرمانی خوانده می‌شود، به کار برده می‌شود. در همین ارتباط، مجتبابی خاطر نشان می‌کند:

شاهی خوب و به آیین و دادگرانه مقامی بوده است که فضیلت‌های بایسته‌ی آن به کمالات الهی شباهت و نزدیکی داشته؛ و شاه راستین و شایسته که برگزیده‌ی خدا و نزدیک‌ترین کس به او شناخته می‌شده است، بایستی مظهر صفات خداوند و نماینده اراده‌ی او در روی زمین باشد. چنین شاهی هر چه کند به خواست و تایید الهی است و شاهی در حقیقت سلطنت خدا در این جهان است (مجتبابی، همان: ۱۲۰).

به عبارت دیگر، همان طور که دکتر رجایی اشاره می‌کند، بر سلطان و حاکم فرض بود که آیین را بشناسد و در واقع، نه تنها دنباله‌رو باشد؛ بلکه در صورت امکان به تشویق و تبلیغ آیین خویش بپردازد. از همین رو، در عصر اوستا "شاه آرمانی، کسی بود که با آیین زرتشتی آشنایی داشت و در آن چارچوب تعمق و عمل می‌کرد" (رجایی، همان: ۸۵).

در همین راستا، مفهومی دیگر که در ذیل اندیشه "شاه آرمانی" مطرح می‌شود، مفهوم فره ایزدی است. این مفهوم نیز امروزه از اهمیت بسیار برخوردار است و چنین به نظر می‌رسد از تمام ویژگی‌های دیگر شاه آرمانی نظیر به آیین بودن، دادگری، خردمندی و ... بیشتر مورد تاکید قرار می‌گیرد. در این خصوص، یکی از هواداران دیدگاه پیش‌گفته تا آنجا پیش می‌رود که حتی به اعتبار فره ایزدی شاه را دارای شخصیتی دوگانه می‌داند: "شاه آرمانی به اعتبار فره ایزدی، پیکری دو گانه داشت و از این حیث، انسانی خداگونه بود که خرمی یا تباهی روزگار بر اداره و نیت او استوار بود" (فیرحی، ۱۳۸۱: ۷۹). بر اساس این دیدگاه، نیمی از پیکر شاه طبیعی و نیمی دیگر از لطف یا فره ایزدی است. "شاهان به اعتبار پیکر طبیعی خود، انسان و فردی همسان دیگر افراد بشر بودند ولی به اعتبار فره ایزدی، موجودی ممتاز و معصوم بودند که اراده و نیت آنها در تقدیر جامعه و جهان موثر می‌نمود" (فیرحی، همان: ۸۰). این سخن که بیش از آنکه معطوف به اسناد به جا مانده از عصر ایران باستان باشد، بر نظر ارنست کانترویچ در مورد شاهان مسیحی سده‌های میانه در اروپا استوار است، یکی از پیش‌فرض‌های موضع فوق را تشکیل می‌دهد. به طور کلی، جمیع مطالب فوق را در سه اصل زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف. شاه شاهان نماینده اورمزد بر زمین است. اورمزد، آفریننده آسمان و زمین به نماینده خود نیرو داده است و به او فره ایزدی، توانایی برتر از طبیعت، برای انجام کارهای برتر از انسانی در عرصه‌های جسمانی و روحانی داده شده است. او را فرمانروای بسیاری از ملت کرده است. پادشاه از بخشایش یزدانی و یاری او برخوردار است. همواره از او از صمیم قلب درخواست می‌کند.

ب. پادشاه نگهبان "آرته" و مسوول در پیشگاه اورمزد است. فرمانروایی او بر بنیادهای اخلاقی است. پادشاه به عنوان تاجدار رسمی (دین)، پیشتازی برای کشور راستی، پیکارگری بر ضد دروغ که ریشه‌ی هر بدی است. دشمنان پادشاه، دشمنان "آرته" هستند. پیروزی پادشاه، پیروزی نیکی بر بدی است؛ نظم و آرامش ضد آشفتگی است؛ پیروزی صلح و نیک کاری بر بداندیش و آشوب‌گر است.

ج. زیردستان در این جنگ همزمان او هستند و در برابر او موظف به خدمت با فرمانبرداری و وفاداری هستند. خدمت به شاه، خدمت به خدا و فرمان پادشاه فرمان خداست. پادشاه و ملت پارسیش ابزار پالایش گیتی از بدی هستند* (کناوت، ۱۳۵۵: ۲۱۹).

به طور کلی، بر اساس این نگرش، بنیان حکومت و دولت در ایران بر دو مفهوم "آرته" یا "اشه" و شاه "به آیین" یا "آرمانی" قرار دارد. این دو مفهوم که از آن تحت عنوان اندیشه شاهی نیز یاد می‌شود؛ عمدتاً جهان را همانند خیمه‌ای می‌پندارد که در آن شاه ستون و عمودگاه اصلی را تشکیل می‌دهد. او بی‌رقیب و بهترین، دارای صفات و فضایل عالی، نگهبان آرته و دارای فره ایزدی است. در واقع، بر اساس اتصاف به چنین صفات و ویژگی‌هایی است که شاه فردی مستبد به حساب نمی‌آید. "زیرا استبداد زیر پا نهادن حق دیگری است. خداوند، برغم همه قدرتمند بودن، همه مختار بودن و همه امکان بودن، مستبد نیست؛ زیرا شریک و رقیب ندارد؛ او از همه بالاتر است. ممکن است این قیاس مع الفارق تلقی شود؛ ولی در نزد ایرانیان قدیم شاه شأنی مشابه دارد. او بی‌رقیب و بهترین است. در واقع، به این دلیل اختیار مطلق دارد که دارای فضایل خاص است و حقیقت را می‌داند" (رجایی، همان: ۹۲-۳). به بیان ولفگانگ کناوت:

پیام و رسالت ملی پادشاه ایران واقعیت بخشیدن به "اندیشه ایرانی" است. این اندیشه بزرگ و در عین حال ساده است. در جستجو است تا تاریخ تمام جهان را در زیر یک پیکار دو بن نیکی و بدی = روشنایی و تاریکی در یابد. پادشاه در این پیکار برترین فرمانده است؛ پیشرو سپاه اورمزد در برابر نیروی اهریمنی. پادشاه آن

* این دیدگاه درست در مقابل دیدگاه آشتیانی قرار دارد که معتقد است اساساً سلطنت در ایران بر آیین و تعالیم زرتشتی استوار نبوده و انحرافی از آن به شمار می‌آید (بنگرید به: آشتیانی: ۴۰-۴۳۹).

کسی است که با نیروی بدی و عوامل فساد و تباهی، که در زبان شعر به صورت موجود افسانه‌ای اهریمنی عینیت پیدا کرده، در نبرد است و بر آنها چیره شده می‌شود* (کناوت، همان: ۲۲۱)

مجددا تاکید می‌شود که آنچه زیربنای این تفکر را شکل می‌دهد، مفهوم شاه آرمانی یا انسان کامل است که شایسته و سزاوار حکمرانی و حکومت است او چنان‌که اشاره شد، نگهبان و به عبارت دقیق‌تر، مصداق آرته، یعنی نظم مقدس و همگون حاکم بر جهان می‌باشد. بدون او نه تنها چنین نظمی و در نتیجه نیکی و روشنائی تحقق پیدا نخواهد کرد، بلکه پلیدی و بدی بر جهان حکم فرما خواهد شد. او امام مردم، سردار سپاه نیکی، منجی بشریت و رهبر عالی جامعه به شمار می‌رود.

به هر حال، تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، این موضوع از دو جهت اهمیت دارد: ۱. قدسیت یافتن مفاهیم عرفی؛ ۲. کاربرد آنها به عنوان پشتوانه‌ی فکری و نظری دولت. توضیح آنکه در چارچوب این دیدگاه، زرتشت در حدود هزار سال پیش از میلاد ظهور کرده است (در خصوص تاریخ‌های مختلف ظهور زرتشت بنگرید به: آشتیانی، همان: ۹۱-۷۸). تعالیم او اعتراضی به مذهب قدیم آریاییان بود که توجیه‌کننده زندگی شبانی بود. او از زندگی کشاورزی دفاع کرد و انسان را به عمل دعوت کرد. به عقیده‌ی زرتشت، خدایان شبانی و صحراگردی همان دیوان هستند که نماد و نشانه‌ی دروغ، تجاوز و ضدیت با اجتماعات مستقر کشاورزی هستند. براساس این دید، او جهان بینی قدیم مبتنی بر اشته و آرته را تغییر نمی‌دهد، بلکه به صورتی جدید تعریف و روزآمد می‌کند. از دیدگاه سیاسی، اشته همیشه در جانب جوامع صلح طلب و آرام و سرگرم به کارهای سودمند شبانی و کشاورزی و دروج همواره پشتیبان قبایل دشت نورد غارت‌گر و متجاوز است. در این نبرد، پیروزی نهایی با اشته است. با وجود این، این اعتراض به مذهب قدیم ضمناً بستری برای شکل‌گیری و یا دست‌کم ارائه و ظهور توجیه‌نهاد سیاسی خاصی در شکل قدرت متمرکز در نهاد پادشاهی می‌شود. نظم سیاسی شاهی البته نمی‌تواند و نباید از چارچوب نظام منسجم، مقدس و تعریف‌شده‌ی مبتنی بر اشته و آرته خارج شود. به عبارت دیگر، طبق این دیدگاه زرتشت تمنا‌ی بروز رهبری قدرتمند را دارد که ظهور کند و با قراری استوارتر نظم کشاورزی به تحول جدید کمک کند و زندگی کشاورزی را سر و سامان بخشد؛ و البته این ناجی کسی جز حاکم آرمانی نیست که در قالب پادشاه بروز می‌نماید.

* در همین ارتباط سمویل ک. ادی می‌گوید: شاهنشاهان ایران برای آن آفریده شده بودند تا بر بشریت حکومت کنند... و دشمن دروغ پرستان باشند... شاهان ایران، چون سلاطین دیگر شرق نزدیک به عنوان نماینده و قائم مقام خدای متعال خود، اهورا مزدا، حکومت می‌راندند که آفریننده همه چیزها در آسمان و بر زمین بود. بنگرید به: ادی، ۱۳۴۷: ۳۵۶.

با این حال، زرتشت خود اعلام می‌دارد که هر کسی نمی‌تواند این نهاد را در اختیار داشته و حکومت کند. در خرده/اوستا چنین آمده است:

[باید] شهریاری را سزاوار اهورامزدا دانست که بهتر از هر کس شهریاری کند، به راستی شهریاری را از آن کسی شمیریم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند (اوستا، ۱۳۶۲: ۳۵۷).

موضوع مهم در اینجا آن است که بر اساس چنین چشم اندازی، آنچه اندیشه پادشاهی را تقویت کرد، شکل‌گیری یکتاپرستی بود که از سوی زرتشت صیقل خورد. زرتشت بدون آنکه آیین چند خدایی قدیم را که در میان آریایی‌ها به وجود آمده بود، نفی کند از اهورامزدا خدای یکتا یاد کرد و خدایان دیگر را برخی به منزلت صفات اهورایی تنزل داد و برای برخی دیگر منزلتی چو دیو قائل شد. اهورا مزدا که از خصایص خاص برخوردار است و بر کل عالم تسلط دارد، به سادگی می‌تواند دارای پرتوی خاص باشد. همان‌گونه که اهورامزدا بر جهان قدسی نظم می‌بخشد، قدرتی متمرکز نیز بر زمین نظم و امنیت برقرار می‌کند. مصداق این پرتو به صورت فره ایردی اعلام می‌شود و همان‌گونه که اهورا مزدا خود خصایصی ویژه دارد، این قدرت متمرکز که شاه نامیده می‌شود به عنوان دارنده فره ایزدی نظم برقرار می‌کند و باید دارای ویژگی‌های خاص باشد (برای توضیح کامل‌تر بنگرید به: رجایی، همان: ۷۷-۷۴ و عنایت، ۱۳۷۸: ۸۰-۷۵).

مسئله امر عملی

چنان‌که دیدیم، به طور کلی بر اساس تفکر فوق، دولت در ایران مبتنی بر اندیشه و نگرشی معین است. این اندیشه که از آن تحت عنوان اندیشه ایرانی یا شاهی یاد می‌شود، مقوم این تصور است که دولت در ایران از پشتوانه نظری و فکری منسجم برخوردار است. به گفته یکی از پژوهشگران، "نیرومندترین مرکز قدرت حکومت و جامعه ایران باستان در درازای تاریخ بی‌گمان شاهنشاهی و اندیشه شاهی است" (کناوت: ۱۵). این دیدگاه که در قالب مفاهیم دینی یا همزاد بودن "دین و ملک" و یا "هم‌ترازی و همسنگی دین و سیاست"* عرضه می‌شود، به‌گونه‌ای غیرمسئولانه بنیان‌های اجتماعی سازمان حکومت در ایران را نادیده می‌گیرد. این سخن بدین معنا نیست که چنین اندیشه‌ها و مفاهیمی در ایران باستان وجود نداشته است؛ بلکه مدعای اصلی ما این است که مفاهیم فوق همگی هنگامی شکل گرفتند و یا دست‌کم معنا

* اوج چنین تفکری را می‌توان در در عصر ساسانیان مشاهده کرد. برای مثال، بنگرید به: نامه تنسر به گشنسب به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴.

یافتند که نهاد پادشاهی بنا به دلایل جغرافیایی و اجتماعی خاص حاکم بر ایران شکل گرفت.* در واقع، این دلایل جغرافیایی و اجتماعی بودند که همراه با ایجاد نهادهای خاص خود، بنیان‌های فکری و نظری معین را پدید آوردند. از حیث تاریخی، این یکتاپرستی بود که بعد از شکل‌گیری نهاد پادشاهی در ایران به وجود آمد و نه نهاد پادشاهی بعد از آن.

توضیح آنکه، بر اساس دیدگاه فوق، زرتشت در تاریخی حول وحوش هزار تا هزار و دو بیست سال پیش از میلاد پا به عرصه وجود گذاشت. در مورد این تاریخ‌های جدی وجود دارد و ما هیچ سند مشخص و روشنی که بتواند صحت و درستی این تاریخ را نشان دهد، در دست نداریم. در واقع، "در هیچ یک از کتیبه‌های شاهان آشور که در آن از مادها و پارس‌ها صحبت می‌شود، اشاره‌ای به زرتشت نشده است" (رجایی، همان: ۷۰).* این مقاله با آنچه هنینگ آن را "عقیده عمومی" و در "راستای سنت" معرفی می‌کند، همسو و هم‌نظر است. طرفداران این عقیده، عهد زرتشت را به ۲۵۸ سال پیش از حمله اسکندر می‌دانند و با محاسبه ریاضی سال‌مرگ زرتشت را ۵۸۵ قبل از میلاد می‌دانند که با توجه به ۷۵ سال زندگی زرتشت سال تولد او ۶۶۰ پیش از میلاد و دوره‌ی زندگی او با دوره‌ی هوخشتره پادشاه مادی (۶۳۳ - ۵۸۵ ق.م) مصادف می‌شود (در مورد این تاریخ و استدلال‌های مرتبط با آن بنگرید به: هنینگ، همان: ۸۴ - ۷۶). در همین راستا، هرتسفلد ایران‌شناس برجسته‌ی آلمانی می‌گوید:

از نظر نسب و نسبت، او [زرتشت] خود یکی از اعضای دو خاندان سلطنتی، خاندان ماد و جانشین آن خاندان هخامنشی بود: دو خاندانی که بر تاریخ ایران باستان حکم راندند... در شهر زادگاهش بر او انگ انقلابی زدند و به دادگاهش خواندند و رییس دادگاه هم اتفاقاً کسی جز گنوماته مغ نبود که بعدها سلطنت را غصب کرد و به دست داریوش به قتل رسید. گنوماته زرتشت را به تبعید محکوم کرد (در مورد دیدگاه هرتسفلد بنگرید به: هنینگ، همان: ۹-۳۶).

این تبعید زرتشت را به توس رهنمون ساخت که در آن ویشتاسب (گشتاسب) ساتراپ دار منطقه بود. البته، در مورد زندگی و مرگ زرتشت دیدگاه‌های دیگر نیز وجود دارد؛ اما به نظر می‌رسد عهد زرتشت در حد فاصل حکومت‌های ماد و هخامنشی بوده است. بنابراین، باید

* استاد آشتیانی در همین خصوص در چشم اندازی متفاوت اما نتیجه‌گیری یکسان با ما معتقد است که: "در جامعه پس از زرتشت... رفته رفته روحانیت مجدداً قدرت گرفت و دین را کلیسایی کرد. دستگاه کلیسا در حیات خود به دنبال قدرت است و برای تثبیت آن یا خود حکومت را در اختیار می‌گیرد و یا با حاکم کنار آمده و به تصمیم قدرت تن در می‌دهد. و به تدریج که مردم معتاد به اطاعت می‌شوند، حکومت الهی، فر پزدانی شاه، حکومت شاه به نمایندگی خدا... نیز در کانون (canon) دین پذیرفته می‌شود." بنگرید به: آشتیانی، همان: ۴۰۸.

* آشتیانی نیز بر آن است که "در حکومت مادها از فرهنگ اوستایی اثری دیده نمی‌شود. در دولت هخامنشیان آثاری روشن از نفوذ فرهنگ اوستایی مشاهده می‌شود." همان: ۴۱۶.

توجه داشت که اولاً هنگامی که از همزادی، هم‌ترازی و یا برادری دین و سیاست صحبت می‌شود؛ نباید به این نتیجه رسید که آنها عین هم هستند و پیوندی ذاتی و ناگسستگی میان آنها وجود دارد. چنان‌که اشاره شد، این دو در ابتدا از یکدیگر به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم خود سود می‌جستند. بنابراین، دلیلی وجود ندارد که از این موضوع به عنوان قانون آهنین اندیشه ایرانی حمایت و دفاع شود. در ثانی، ما نباید از این عقیده درست که "شاه در ورای طبقات قرار دارد"، به وجود اندیشه حقوقی مدون و جافتاده در ایران باستان قائل شویم و از آن به عنوان مستمسکی برای قدسیت و الاهی بودن چنین مقامی بهره برداری کنیم. این موضوع، همان‌طور که خواهیم دید، ربطی به وجود اندیشه‌ای خاص ندارد و کاملاً ریشه در ساختارهای اقلیمی، اجتماعی و سیاسی خاص ایران دارد. در واقع، نگاهی کوتاه به رفتار و شیوه حکمرانی شاهان در عصر ماد و هخامنشی به سختی می‌تواند گواه و نشانه‌ای بر اعتقاد آنان به "آرته" یا "اشه" و "به آیین" بودن آنها به شمار آید. آنان شاهانی مقتدر بودند که از هر وسیله‌ای برای تحکیم و گسترش قدرت خود استفاده می‌کردند. (در مورد خلیات و شیوه‌ی زمامداری شاهان مادی، اشکانی و ساسانی بنگرید به: دورانت، ۱۳۷۵، فصل سیزدهم؛ و آشتیانی، همان، فصل چهارم). به نظر می‌رسد این مفاهیم در اعصار بعد به ویژه در عصر ساسانی - عصری که روحانیون به تدریج قبای حکومت پوشیدند - کاملاً با سیاست درهم آمیختند و به عنوان مبنایی برای دولت قلمداد شدند. به عنوان مثال، در سپیده دم شکل‌گیری سازمان حکومت در ایران، یعنی هنگامی که عده‌ای دیاکو را به پادشاهی برگزیدند، اساساً هیچ کدام از این مفاهیم مورد نظر نیست و مباحث عمدتاً بر حول نیازها و اهداف عملی دور می‌زند:

«در این هنگام پیری از سران جنگاور یکی از قبیله‌های بزرگ مادی به داوری درست نام بردار شد و تیره‌ها و قبایل دیگر نیز در کشمکش‌ها و اختلاف‌ها از او داوری خواستند و نامش در عقل و تدبیر بر سر زبان‌ها افتاد. مردم قبیله‌های بسیار او را به عنوان شیخ فرمانروای بین قبایل پذیرفتند. نام وی (دیوکو) بود. وی چندگاهی به داوری پرداخت، اما دریافت که فرمان وی در قبیله خود او رواست ولی در قبیله‌های دیگر قدرت ندارد، از این رو روزی از کار داوری برای قبایل دیگر خوداری کرد. از آن پس آرامش روستاها از میان رفت و پریشانی روی آورد و گروهی از سران قبایل و فرمانروایان از او خواستند که باز به داوری در امور بین قبایل پردازد و از نیروی نظامی مردم قبیله‌ها برای برقراری امنیت بهره گیرد. گویا این تصمیم در انجمنی از سران قبیله‌ها که برای تشکیل اتحاد بین قبایل در محل کنونی همدان گرد آمده بودند، گرفته شد» (فره‌وشی، ۱۳۶۵: ۴۰).

از گزارش فوق دو نکته مهم و درخور توجه را می‌توان استنتاج کرد: ۱- رفع اختلاف‌ها و کشمکش‌ها؛ ۲- برقراری نظم و امنیت. در واقع، همین دو موضوع اساس و بنیان دولت در

ایران را تشکیل می دهند. مردم نه تنها به دنبال تحقق نظم مقدس و کیهانی از پیش موجود، آرته، روشنایی، نیکی و یا نیروهای اهورایی بر زمین نبودند، بلکه به طریق اولی هیچ تصور آسمانی و یا فر آسمانی نیز از "شاه آرمانی" یا "انسان کامل واجد حق حکومت" نداشتند. آنها پیش از هر چیزی به دنبال آن بودند تا فردی توانمند با رفع اختلافها و منازعات به برقراری نظم و امنیت همت بگمارد. این موضوع کاملاً جنبه‌ی عملی و عرفی داشت و دقیقاً مبتنی بر شرایط جغرافیایی خاص ایران بود. ما حتی اگر تاریخ وجود "دین بهی" یا زرتشت را پیش از تشکیل حکومت در ۷۰۸ یا ۷۱۳ بدانیم، باز نمی توانیم منکر این واقعیت شویم که به هنگام "تاسیس نهاد جهانداری" در ایران اساساً بحثی که بتوان مبدا و ریشه‌ی آن را به مفاهیم دینی بازگرداند، وجود ندارد. مجدداً تاکید می شود بازگشت به ریشه‌های دولت در ایران و تامل روی آن موجب می شود تا ما هم از چگونگی پیوند دین و سیاست در ایران دیدگاهی عمیق‌تر داشته باشیم؛ هم از قدسی شدن حکومت پرهیز کنیم و هم از جست‌وجوی مبانی نظری و مدون برای آن رهایی یابیم.

اما اگر حکومت در ایران مبتنی بر اندیشه‌ای خاص نبوده و بر اساس مجموعه‌ای از علل و عوامل اقلیمی به وجود آمده است، آن عوامل کدام هستند؟ به عبارت دیگر، همان‌طور که در بالا اشاره شد، دولت در ایران به واسطه وجود دو مساله مهم و حیاتی رفع اختلافها و کشمکشها و برقراری نظم و امنیت به وجود آمده است. اکنون سوال این است که چه "اختلافها و کشمکشهای" لاینحلی وجود داشته است که با برهم زدن نظم و ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه، وجود دولت در ایران را ضروری می ساخته است؟ به نظر می رسد پاسخ به این سوال را باید در شرایط جغرافیایی و محیطی حاکم بر ایران جست‌وجو کرد.* چنان‌که می دانیم، اجتماعات اولیه انسانها برای بقا و رشد خود وابستگی بسیار به امکانات طبیعی داشتند و به دلیل پایین بودن سطح دانش بشری، انسانها صرفاً به آنچه متکی بودند که در طبیعت به صورت آماده و مهیا می یافتند. بنابراین، استفاده از آنچه که در طبیعت وجود داشت، آب بود. این موضوع هنگامی اهمیتی مضاعف می یابد که ما به یاد آوریم اجتماعات اولیه انسانها همواره در کنار رودهای بزرگ پدیدار شده‌اند. به‌طور طبیعی، این امر در مورد ایران نیز صدق می کند و هر کجا آب یا منابع آبی وجود داشته است، عده‌ای گردهم آمده‌اند و اجتماعی انسانی را شکل داده‌اند. اما مشکل اساسی و مهم که در ایران وجود دارد و باید به آن توجهی ویژه کرد، این است که به دلیل وجود مناطق کویری گسترده شمار چنین منابعی بالطبع

* در این باره دو نظریه مهم و اساسی شیوه‌ی تولید آسیایی و پاتریمونالیسم وجود دارد که ما در اینجا به هر دوی آنها نظر داشته- ایم. برای توضیحاتی سودمند در مورد آنها بنگرید به: خنجی، ۱۳۵۸ و اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۸۱ تا ۱۱۴؛ و

Bendix, 1959, pp.334-60 و Wittfugel, 1959, pp.334-60

بسیار کم است. ایران نه از شمار زیادی رودخانه که در بستر مناسب و طولانی در طول سال در جریان باشند، برخوردار است و نه منابع مشابه دیگر در دسترس داشته است. به دلیل کمبود آب، منابعی که می توانسته در اطراف خود زندگی انسانها را پذیرا شود، اندک بوده است. بنابراین، اگر در منطقه‌ای آب بود، منطقه‌ی بعدی کیلومترها دورتر قرار داشت. حتی اگر امروزه هم نگاهی سطحی به نقشه‌ی ایران بیندازیم، از حاشیه‌ی نازک شمال که بگذریم، می‌بینیم که فاصله‌ی بین شهرهای ایران اکثراً زیاد است. اغلب برای رسیدن از شهری به شهر دیگر باید ده‌ها کیلومتر بیابان‌های بی‌آب و علف را پشت سر گذارد. اگر هم مابین این دو نقطه اجتماعی وجود داشته باشد، بعضاً اجتماعی کوچک بیش نیست که از چند روستا با جمعیتی از چند ده و حداکثر چند صد خانوار تشکیل شده است (زیباکلام، ۱۳۷۳: ۸۰).

بنابراین، تا اینجا روشن شد که ایران جامعه‌ای اریدیسولاتیک (aridisolatic) [کم آب و پراکنده] است. این ویژگی اقلیمی ایران واجد نتایجی مهم برای سازمان حکومت در ایران بود؛ زیرا در اینجا برخلاف جوامع غربی که آب به حد وفور وجود داشت؛ انسانها از همان ابتدا مجبور بودند با مشکل کم‌آبی دست و پنجه نرم کنند. آنان به حکم نیاز مجبور بودند برای بقا و توسعه‌ی جوامع خود به تلاشی عظیم دست بزنند: ابزار و لوازم برای انتقال آب اختراع کنند؛ کانال آب بکشند؛ قنات حفر کنند؛ بند بکشند... تا بتوانند بخشی از نیازهای خود به آب را تامین کنند. بنابراین، اگرچه در ایران، آب و منابع آبی ناچیز وجود داشته است؛ اما به نظر می‌رسد بخشی عمده از این کمبودها را تلاش‌های انسانی جبران کرده است. با این حال، تلاش‌هایی از این دست که برای تهیه و تامین صورت می‌گرفت به طور طبیعی نمی‌توانست به صورت فردی صورت گیرد و الزاماً باید به صورت دسته جمعی و گروهی انجام پذیرد. اما سوال اساسی‌تری که به کار ما مربوط می‌شود، این است که تشکل اجتماعی لازم برای سازماندهی این تلاش‌های عظیم مربوط "آبیاری مصنوعی" چگونه تحقق یافته است؟ حفر تونلی در عمق ۳۰ یا ۵۰ متری زمین به طول ۱۰ تا ۵۰ کیلومتر، کشیدن کانالی از کرخه یا کارون که آب را به کیلومترها دورتر منتقل کند؛ بستن سدی روی این رودخانه یا آن یکی؛ البته در زمان خودکارهایی عظیم بوده است، اما در عمل و در ابتدا چگونه و چه کسی متولی اجرای آن بوده است؟ یا بودجه مورد نیاز آن از کجا تامین می‌شد؟ چه کسانی و به چه میزان حق برداشت از نتیجه‌ی کار را داشتند و اساساً قنات حفر شده، بند احداث شده یا کانال کشیده شده متعلق به چه کس یا کسانی بود؟ پاسخ به این سوالات و مهم‌تر از همه، نفس ایجاد تاسیسات آبیاری که به دلیل طبیعت خود، کار دسته جمعی را می‌طلبد، ضرورت پیدایش نهادی را به وجود آورد که بتواند امور فوق را رتق و فتق کند؛ مناسبات میان آنها را تنظیم کند و به هنگام وجود کشمکش‌ها و اختلافات به داوری در میان آنها پردازد. این ضرورت و نیاز

به نهاد یا سازمانی که قادر باشد امور مربوط به تهیه و توزیع آب را در ایران و به طور کلی جوامع شرقی عهده‌دار شود، مبنای پیدایش دولت در این جوامع شد (برای توضیح بیشتر رک. به: زیباکلام، همان: ۱۰۸-۹۸) در این باره کارل مارکس می‌گوید:

آب و هوا و شرایط اقلیمی و مخصوصاً پهنه‌ی وسیع بیابان‌ها که از صحرای آفریقا و از طریق عربستان و ایران و هند تا تاتارستان تا مرتفع‌ترین فلات‌های آسیا، دامن خود را گسترانیده‌اند؛ سبب پیدایش آبیاری مصنوعی به وسیله‌ی کانال‌ها و موسسات شد که پایه‌ی کشاورزی شرقی را تشکیل می‌دهد.... در بین النهرین و ایران و غیره از آب‌هایی که دارای بستر مرتفع هستند برای آبیاری کانال‌های آبیاری استفاده می‌کنند. این ضرورت حاد یعنی لزوم استفاده‌ی اقتصادی از آب بوسیله جماعت... همان ضرورت دخالت قدرت مرکزی حکومت را ایجاب کرده است...." (خنجی، ۱۳۵۸: ۱۶-۱۷).

اندک شواهد تاریخی به جامانده از عصر باستان نیز این موضوع را تایید می‌کند. به اعتقاد گیرشمن، ایران شناس برجسته‌ی فرانسوی، از جمله وظایف بانکی که در سده‌ی هفتم قبل از میلاد به وسیله حکومت در ایران تاسیس شده بود، حفر قنات و فروش آن به کشاورزان بوده است. همین نویسنده در جای دیگر از کتاب خود متذکر می‌شود که یکی از مهم‌ترین اقدامات حکومت هخامنشی حفر قنات در مناطق کم آب امپراتوری بوده است (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۸-۲۰۲). پس، به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که بنیان دولت در ایران در وهله‌ی نخست در پاسخ به مسأله‌ی کم آبی و چگونگی غلبه بر آن شکل گرفت. جماعت روستایی در ایران به دلایل جغرافیایی و آب و هوایی به یک نظام آبیاری وابسته بودند که خود همین موضوع متضمن دستگام اجرایی متمرکز برای هماهنگی و توسعه‌ی امور آبیاری در مقیاسی بزرگ بود. در واقع، همان‌طور که دکتر کاتوزیان اشاره می‌کند، کم آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختار انجامید که تولید هیچ یک برای ایجاد پایگاه قدرت فئودالی تکافو نمی‌کرد؛ اما روی هم مازاد جمعی چندان بزرگ تولید می‌کردند که در صورت تصاحب آن به وسیله یک نیروی سازمان یافته بیرونی (منطقه‌ای یا کشوری) می‌توانست برای جلوگیری از تجزیه قدرت سیاسی - اقتصادی به کار رود (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۴۹ - ۳۴۷). به طور طبیعی، هنگامی که شما توانستید با تلاش‌های انسانی عظیم و طاقت فرسا مجموعه‌ای از امکانات را به وجود آورید و بر شرایط سخت محیطی غلبه کنید، بحث دفاع و حفاظت از آن نیز مطرح می‌شود. این امر هم در مورد حملات گروه‌ها و اقوام داخلی و هم در مورد حملات طوایف بیرونی صدق می‌کند. در واقع، چنانچه ما به سپیده دم تاسیس نهاد جهاننداری در ایران نگاهی دقیق‌تر بیندازیم، مسأله‌ی امنیت و جلوگیری از حملات اقوام دیگر به ویژه آشوریان، به همان اندازه‌ی حل و فصل کشمکش‌ها و اختلافات درونی موجود میان قوم ماد اهمیت داشته است. بنابراین، در شمایی کلی چنین به

نظر می‌رسد که دولت در ایران اگرچه در ابتدا به واسطه‌ی اداره و تنظیم امور آبیاری و رفع مناقشات مربوط به آن به وجود آمد، اما به تدریج به ویژه به واسطه‌ی حملاتی که از درون و بیرون برای کسب مازاد تولید صورت می‌گرفت، به وجود دولتی نیرومند و قوی بیشتر نیاز پیدا می‌شد؛ دولتی که بتواند هم امور داخلی را سر و سامان دهد و هم در برابر حملات مقاومت کند. خود این موضوع، یعنی لزوم تشکیل دولتی قوی که باید میان این ضرورت و ضرورت تشکیل دولت تمایز قایل شد، به تدریج موجبات آنچه را به وجود آورد که امروزه تحت عنوان "مبانی نظری و فکری دولت در ایران" خوانده می‌شود. این سخن بدان معناست که در ابتدا بنیان‌های دولت در ایران به واسطه‌ی شرایط اقلیمی و محیطی خاص شکل گرفت و سپس به واسطه مجموعه‌ای از عوامل مادی دیگر به ویژه، موضوع دفاع و مقاومت در برابر مهاجمان، ضرورت نیرومندی هرچه بیشتر دولت روز به روز بیشتر نیاز می‌شد. به طور طبیعی، نیرومندی دولت صرفاً امری مادی نیست و در میزان تجهیزات نظامی و تعداد افراد سپاهی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه به پشتوانه فکری و نظری نیازمند است که بتواند حکمرانی خود را توجیه کند و در انظار مردم مقبول جلوه دهد. این موضوع، چنان‌که قبلاً اشاره شد، تا آنجا که به ایران باستان مربوط می‌شود، به زرتشت برمی‌گردد. در واقع، "به نظر می‌رسد فلسفه سیاسی دین زرتشت را بتوان در اعتقاد به قداست، مشروعیت و حقانیت پادشاهان خلاصه کرد" (زیباکلام، همان: ۱۰۷). مواد تاریخی نیز گویای همین موضوع است و ما شاهد آن هستیم که "به تدریج از زمان هخامنشیان سلاطین و شاهان (مدیران و روسای جامعه) نه تنها مقسم و مالک منابع طبیعی (آب و زمین) به شمار می‌آمدند؛ بلکه پاسدار و حافظ دین و جامعه نیز شدند. مقام آنان الهی بود و دولت نیز ودیعه‌ای آسمانی به شمار می‌آمد که به شاهان واگذار شده بود و آنان خود را خدمتگزار اهورامزدا می‌دانستند" (همان: ۱۱۳).

به هر صورت، آنچه اهمیت دارد این است که پیدایش دولت در ایران که در ابتدا کاملاً زاییده نیازهای طبیعی بود به تدریج به چنان درجه‌ای از قداست دست یافت که اطاعت از اوامر و فرامین آن بر همگان فرض بود، و هر رای و نظر مخالف با دولت غیرقابل تحمل بود.*

* این امر یعنی حاکمیت دولت بر تمام شوون فردی و اجتماعی، برخی از اندیشمندان را واداشته است تا از پدیده‌ای به نام "استبداد شرقی"^۱ در ایران - و به طور کلی شرق - سخن برانند. این نظریه، به طور کلی، بر آن است که "جدا افتادگی کامل یکایک جوامع روستایی از همدیگر که در سراسر کشور منافع یکسان ولی درست معکوس منافع مشترک ایجاد کرده، بنیاد طبیعی خودکامگی شرقی است."^۲ (بنگرید به عنایت، همان: ۳۵) در همین زمینه کارل ویتفوگل خاطر نشان می‌سازد که "جوامع اشتراکی هر جا پایدار مانده‌اند، در مدت هزاران سال بنیاد خشن‌ترین شکل حکومت، یعنی خودکامگی شرقی، را از هندوستان تا روسیه فراهم آورده‌اند" (Wittfugel, ibid.p.376).

اما سوالی و یا، به عبارت دقیق‌تر شبهه‌ای که در این جا ممکن است مطرح شود، این است که چنان‌که این نظریه درست باشد، آن همه تاکید بر دادگری و عدالت که در سراسر متون به جا مانده از عصر باستان و سده‌های میانه در ایران وجود دارد، به چه منظور بوده است؟ آیا آنها، چنان‌که بعضا ادعا می‌شود، صرفا به دنبال ترسیم وضعیتی آرمانی بوده‌اند؟ و یا بالعکس خود همین موضوع نیز به ماهیت و طبیعت چنین دولت‌هایی بر می‌گردد؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این سوالات را باید مجدداً در مقتضیات درونی خود همین دولت‌ها ملاحظه کرد. چنان‌که اشاره شد، دولت در ایران همواره با آمریت و اقتدار همراه بوده است و پادشاهان و حاکمان جامعه خود را مالک طلق تمام کشور می‌دانستند. در واقع، در این دست از دولت‌ها روسای جامعه خود را همانند پدر خانواده‌ای در نظر می‌گیرند که ریاست بر آن حق موروثی آنان می‌باشد. به همین ترتیب، دولت از نظر آنان همانند ملکی ارثی است که از پدر و نیاکان‌شان به دست آنان رسیده است و در حکم ملکی شخصی می‌باشد. بنابراین، همان‌طور که ماکس وبر به درستی خاطر نشان می‌سازد، در این شکل از دولت‌ها - که وبر آنها را پاتریمونیال می‌نامد - وظایف تامین خوراک و پوشاک و سلاح مورد نیاز برای کشورداری میان نواحی گوناگون کشور تقسیم می‌شود. برای آنکه در برآوردن این نیازها خللی روی ندهد، فرمانروای پاتریمونیال اغلب می‌کوشد تا در اعمال اقتدار سیاسی میان اتباع خود و وابستگان و خویشاننش فرق نگذارد و بر همه آنان سرپرستی پدرانه داشته باشد. پس، هرچند حکومتش خودکامه می‌نماید، لیکن از ملاحظه‌ی خیر و صلاح زیردستانش یکسره برکنار نیست (عنایت، همان: ۳۶) به عبارت دیگر، پادشاهان و سلاطین اگر به امر دادگری و عدالت همت می‌ورزند، نه به دلیل اعتقاد به احکام اخلاقی و دینی، بلکه به واسطه‌ی طبیعت و اهداف درونی چنین نظام‌هایی است. آنها برای تحقق بهینه‌ی نیازهای خانواده یا کشور خود به عدالت، دست‌کم در مقام نظر توجه نشان می‌دهند. بر همین اساس، باید منشا تمام مناصب دولتی را در چگونگی تقسیم وظایف مربوط به اداره‌ی کارهای خانواده جست. حتی آن دسته از وظایف سیاسی که به کارهای خانواده ربط مستقیم ندارد با وظایف درباری معادل آن درهم می‌آمیزد. مثلاً، فرماندهی اسواران کشور به دست رییس اصطبل سپرده می‌شود. از همین جاست که صاحب منصبان دولتی همگی در حقیقت، چاکران و نمایندگان فرمانروا هستند و به همین سبب از میان زیردستان او، یعنی بندگان و سرف‌ها و دیگران برگزیده می‌شود (همان). به هر رو، بر اساس همین طبیعت قدرت و اقتدار دولت تا بدان‌جا پیش رفت که به قول دکتر کاتوزیان:

همه‌ی مردم ایران در برابر قدرت عریان بودند؛ شخص صدراعظم و داراییش همان قدر دستخوش امیال شاه بود که سرنوشت بزرگان کم اهمیت‌تر دستخوش خواست‌های صدراعظم و سرنوشت مردم عادی دستخوش امیال بزرگان کم اهمیت‌تر

بود. به علاوه، زندگی و دارایی همه‌ی آنها تابع اراده‌ی داوری یگانه و برتر، یعنی شاه، بود (کاتوزیان، همان: ۵۸).

به همین ترتیب، "راز پایداری" یا "نداوم فرهنگی" این جوامع را نیز باید در همین شرایط اجتماعی - سیاسی جست. این شرایط چنان‌که اشاره شد، خود ریشه در دل وضعیت اقلیمی خاص حاکم بر این جوامع دارد، به طور طبیعی تنها امکان رشد و نمو نوعی اندیشه و تفکر را می‌دهد: اندیشه‌ای که در آن دولت نهادی مقدس و استوار بر نظم‌ی الهی است و حاکم بر یا حاکمان فرستاده یا نماینده‌ی خدا - و به همین دلیل دارای اختیار مطلق، صفات و فضایل فرا انسانی و خلاصه تمام خوبی‌های ممکن - است. بنابراین، در هر بحثی یا هر سخنی درخصوص ریشه‌های فکری و نظری دولت در ایران باید به دو حوزه‌ی مجزا و متمایز نظر داشت: فرایند شکل‌گیری دولت و فرایند کسب اقتدار و بدین ترتیب مشروعیت‌یابی دولت.

به نظر می‌رسد آنچه در ایران تحت عنوان "مبنای نظری دولت" و یا عناوینی از این دست ارائه می‌شود به حوزه‌ی دوم مربوط می‌شود یعنی، زمانی که دولت در ایران شکل گرفت و سپس درصدد طرح و ترسیم مبنایی فکری و نظری برای خود برآمد. به طور طبیعی، تعمیم استلزامات این حوزه به حوزه‌ی نخستین مخاطرات خاص خود را دارد و ممکن است موجب استنتاجات غیرواقعی و مغایر با واقعیات تاریخی و جامعه‌شناختی شود - اتفاقی که عملاً رخ داده است. همچنین، این امر ممکن است ما را در چاه "ویلی" فرو افکند که به طور مرتب اندیشه یا تفکری "خیمه‌ای" را به گونه‌ای ایدئولوژیک بازتولید کنیم.

نتیجه

چنان‌که اشاره شد، برخی از اندیشمندان شاغل در اندیشه سیاسی کوشیده‌اند تا مبنا و بنیان معرفتی حکومت را در ایران ترسیم کنند. آنان با این فرض که تشکیل سازمان دولت لزوماً باید بر اندیشه و تفکری استوار بوده باشد، سعی بلیغی در فهم ریشه‌های فکری و نظری آن انجام داده‌اند. روشن است خود این فرض بر فرض کلی‌تر و عمومی‌تر تقدم اندیشه بر عمل استوار است. به هر ترتیب، این دسته از دانشمندان دو مبنای نظری برای دولت در ایران در نظر می‌گیرند: وجود نظم‌ی مقدس و دینی؛ و وجود مفهوم شاهی و آرمانی. اساس و محور این دیدگاه به وجود اعتقادی در نزد آریاییان کهن بازگردانده می‌شد که بر اساس آن جهان خاکی و به طور کلی کیهان عرصه‌ی نبرد میان دو نیروی خیر و شر است. به اعتقاد آنان، این عقیده بعدها در مفهوم آرته یا اشه تبلور یافت و محور اندیشه‌ی دولت قرار گرفت. همچنین، به نظر آنان، تنها کسانی سزاوار دولت و فرمانبرداری هستند که در راستای تحقق این ایده تلاش می‌کنند. این افراد همان شاهان آرمانی هستند که در واقع، اساس دیدگاه پیش‌گفته را تشکیل می‌دهند.

لازم به گفتن نیست که چنین اندیشه‌ای در نهایت چیزی جز توجیه وضعیت موجود نخواهد بود و حتی خشن‌ترین و مستبدترین دولت‌ها را می‌توان در قالب آن توجیه کرد؛ زیرا بهترین، کامل‌ترین و ایده‌آل‌ترین فرد در عمل همانی خواهد بود که "صاحب قوت" باشد.

بنابراین، به اعتقاد هواداران این دیدگاه، دولت در ایران بر اندیشه‌ای معین و مشخص مبتنی است. با این حال، ما در اینجا با تردید در این موضع و فرض تقدم عمل بر اندیشه به طرح این موضوع پرداختیم که برخلاف عقیده‌ی رایج حکومت در ایران نه تنها بر ایده‌ای آسمانی و الهی، بلکه بر هیچ اندیشه زمینی و ناسوتی دیگری نیز استوار نبوده است. در عوض، آن کاملاً زاییده‌ی شرایط اقلیمی خاص حاکم بر ایران بوده است. در این میان، نقش عمده را خشکی عمومی کشور ایفا کرده که موجب کمبود آب و رواج آبیاری مصنوعی شده بود. بدون تردید، به واسطه‌ی پایین بودن میزان حجم آب، در امر توزیع آن مشکلات و اعتراضات و مخالفت‌های جدی و گاه لاینحل پیش می‌آمد. به طور طبیعی، بسیاری از اعضای جامعه توقع سهم بیشتر آب داشتند و به مقدار تخصیص یافته قناعت نمی‌کردند. وجود چنین وضعیتی در هر کشوری به تنهایی کافی است تا بنیان نظم و ثبات را درهم فرو ریزد. بنابراین، دولت در ایران در وهله‌ی نخست، بر ضرورت همکاری و کار دسته جمعی انسان‌ها برای تهیه آب؛ و در وهله‌ی دوم، بر مدیریت این کار دسته جمعی استوار است. همین مدیریت به تدریج سنگ بنا و زمینه ساز دولت به عنوان نهادی گردید که متصدی سازماندهی، تنظیم، تهیه و توزیع آب بود؛ که به طور طبیعی برای پیشبرد امور جامعه باید از قدرت کافی و موثر برخوردار می‌بود. این موضوع هنگامی اهمیت دو چندان می‌یابد که خطر هجوم جوامع همسایه و رقیب را در نظر آوریم که به مازاد محصول این مناطق چشم دوخته‌اند. در واقع، از همین زمان به بعد است که ما به تدریج شاهد زرتشت، یکتاپرستی، نماینده‌ی خدا بودن شاهان، فره ایزدی، شاهی آرمانی و ... هستیم. از همین رو، به هنگام رجوع به گذشته و تجزیه و تحلیل مساله‌ی دولت در ایران باید به این مقطع تاریخی توجه داشت. آنچه امروزه در ایران از آن تحت عنوان اندیشه سیاسی یا ریشه‌های فکری و نظری دولت در ایران بازگو می‌شود، چیزی جز بیان تحولات فکری و کلامی معطوف به توجیه نهاد دولت و قدسیت بخشیدن به آن نیست. در حالی که نهاد دولت در ابتدا امری انسانی و برای رفع مشکلات مردم زیرمجموعه آن به وجود آمده بود، به تدریج به منظور قوی‌تر شدن دولت برای آن محملی متافیزیکی و آسمانی پیدا شد. بدین ترتیب، دولت به طور کلی از زمینه‌های اولیه و آغازین خود جدا شد و در قلمرو امور مقدس جای گرفت. این موضوع هنگامی این کلاف سردرگم را بیشتر نشان می‌دهد که به بازخوانی‌ها و قرائت‌های مکرر توجه کنیم که از این اندیشه تحت عناوین مختلف صورت گرفته است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آشتیانی، جلال‌الدین؛ ۱۳۶۹، زرتشت (مزدیسنا و حکومت)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲. ادی، ک. سمونیل؛ ۱۳۴۷، آیین شهریاری در شرق، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت، نگارش جلیل دوستخواه، تهران: نشر مرواید، ۱۳۶۲.
۴. خنجی، محمد علی؛ ۱۳۵۸، نقد تاریخ ماد، تهران: انتشارات طهوری.
۵. _____؛ آرزو نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن، (مجموعه مقالات)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۱۴-۸۱.
۶. دوران، ویل؛ ۱۳۷۵، تاریخ تمدن، جلد اول، مشرق زمین، مترجمان، احمد آرام، ع. پاشایی و امیر حسین آریان پور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. رجایی، فرهنگ؛ ۱۳۷۵، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: نشر قومس.
۸. رضایی راد، محمد؛ ۱۳۷۸، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران: انتشارات طرح نو.
۹. زیباکلام، صادق؛ ۱۳۷۳، ما چگونه ما شدیم، تهران: انتشارات روزنه.
۱۰. عنایت، حمید؛ ۱۳۷۸، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، به کوشش صادق زیباکلام، تهران: نشر روزنه.
۱۱. فره‌وشی، بهرام؛ ۱۳۶۵، ایران‌ویج، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. فیرحی داود؛ ۱۳۸۱، قدرت، دانش و مشروعیت، تهران: نشر نی.
۱۳. کاتوزیان، محمد علی؛ ۱۳۷۳، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۱۴. کناوت، ولفگانگ؛ ۱۳۵۵، آرمان شهریاری ایران باستان، از گزنفون تا فردوسی، با همکاری و ترجمه‌ی سیف‌الدین نجم آبادی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
۱۵. گیرشمن، ا.؛ ۱۳۴۴، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۶. مجتبیایی، فتح‌الله؛ ۱۳۵۲، شهر زیبای افلاطون و شاه‌ی آرمانی در ایران باستان، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
۱۷. نامه تنسر به گشنسب؛ ۱۳۵۴، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۸. هنینگ، ب. والتر؛ ۱۳۶۵، زرتشت، سیاست‌مدر یا جادوگر، ترجمه‌ی کامران فانی، تهران: نشر پرواز.

ب. خارجی:

1. Bendix, Richard. 1959, **Max Weber**, University Paper backs.
2. Wittfugel, K A. 1957, **Oriental Despotism**, Yale University Press.